

## نقد مؤلفه‌های فرهنگی مدرنیته در نوشته‌های وبر، لیوتار و فوکو

علی صالحی فارسانی\*

سعید حاجی‌ناصری\*\*

### چکیده

با بازخوانی نوشته‌های وبر و فراروی از خوانش پارسونزی از وی، سویه‌های نیچه‌ای رویکرد وی به مدرنیته و مؤلفه‌های فرهنگی آن نمایان می‌شود؛ آن‌گونه که به برجسته‌سازی نقش وی چونان میان‌جی انگاره‌های نیچه‌ای و رویکرد انتقادی پسامدرناتی چون لیوتار و فوکو به مدرنیته می‌انجامد. برای آزمودن این فرضیه، نخست باید شاخصی برای سنجش هم‌سانی‌ها و ناهم‌سانی‌های وبر و پسامدرناتی چون لیوتار و فوکو برگزید و پس از آن باید روشی برای کاربست آن شاخص به کار گرفت. شاخص سنجش در این مقاله سه بیماری مدرنیته است و چونان چهارچوب پژوهشی مقاله به شمار می‌رود. هم‌چنین، روش کاربست این شاخص نیز در این مقاله تاریخ ایده‌های «لاوجوی» خواهد بود. بر اساس این چهارچوب نظری و روش، چهار واحد - انگاره، به عنوان مؤلفه‌های تجزیه‌ناپذیر بافت اندیشه این سه، برگزیده شده است. یافته‌های پژوهش نشان از برجستگی واحد - انگاره‌های «ابزارگرایی» در وبر، «تمایزیابی ارزشی» و «هم‌سانی فرهنگی» در لیوتار و «خودآیینی» در فوکو دارد؛ البته این برجستگی به معنی نبودن سایر واحد - انگاره‌ها در بافت اندیشه این سه تن نیست. هم‌چنین لیوتار و فوکو، برعکس وبر، بر امکان فراروی از آن پای می‌فشارند.

**کلیدواژه‌ها:** مدرنیته، ابزارگرایی، تمایزیابی ارزشی، هم‌سانی فرهنگی، خودآیینی، تاریخ ایده‌ها، واحد - انگاره، فراروی از مدرنیته.

\* دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) ali\_salehi62@yahoo.com

\*\* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران qarbshenasi@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۶

## ۱. مقدمه

فراروی از برداشت‌های فراگیری که از وبر انجام شده است و در آن بیش‌تر بر خوانش‌های پارسونزی انگشت گذاشته می‌شود (Cohen et al., 1975: 22) ما را به سویه‌های نیچه‌ای اندیشه‌ها و نوشته‌های وبر در نقد مدرنیته راه‌نمایی می‌کند؛ نوشته‌های وی را چونان میان‌جی اثرپذیری پسامدرن‌انی چون لیوتار و فوکو از نیچه نشان می‌دهد و بنیاد یک‌سان آسیب‌یابی این سه از مدرنیته و برخورد و واکنششان به این آسیب‌ها را پررنگ می‌کند.

پیش از پرداختن به طرح پرسش‌هایی که این نوشتار بر بنیاد پاسخ بدان استوار می‌شود، باید خوانش خود از وبر را روشن کنیم. در نگاه ما، وبر، در مقام یکی از پیش‌گامان جامعه‌شناسی، نقشی بزرگ در گسترش بنیاد نظری برای نقد مدرنیته داشته است؛ آن‌گونه که با واکاوی بیش‌تر اندیشه وی درمی‌یابیم که بسیاری از انگاره‌های اندیشمندان پسامدرن از پیش در نوشته‌های وی دیده می‌شود. در این خوانش هشدارهای پایانی کتاب *اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری* پیرامون «قفس آهنین» دیوان‌سالاری برجسته می‌شود و با گفته‌های نیچه‌ای وی درباره ناتوانی علم برای «توجیه خود» و یا «توجیه ارزش‌ها» درمی‌آمیزد. این سویه از وبر، نخست، بر نسل نخست دبستان فرانکفورت هم‌چون آدورنو و هورکهایمر تأثیر گذاشت و پس از آن سویه‌هایی از هم‌راستایی و اثرپذیری از آن را می‌توان در پسامدرن‌انی چون لیوتار و فوکو یافت (مرتضویان و ابادری، ۱۳۷۳: ۲۹۱).

در برابر این رویکرد پسامدرن به وبر، خوانشی مدرن از وی نیز در میان است که در جامعه علمی ما خوانشی چیره است و یک‌سره با بنیادهای نظری دبستان نوسازی هم‌خوانی دارد. در این خوانش، مفهوم وبری خنثی بودن ارزش‌نشانی بر پشتیبانی وبر از علم و پرهیز وی از آمیزش با هر گونه سوگیری انگاشته می‌شود. این خوانش از آن جامعه‌شناسان آمریکایی است که پس از جنگ جهانی دوم رویکردی متفاوت با مارکسیسم، پیرامون دگرگونی اجتماعی - اقتصادی در جهان سوم، در پیش گرفتند. البته خوانش سومی نیز از وبر در میان آمده است که رویکرد انتقادی وبر پیرامون مدرنیته را می‌پذیرد، ولی فقط از آن سود می‌جوید تا وی را چونان یک هوادار ناسیونالیسم آلمانی نشان دهد (همان).

در برابر، ما در این نوشتار به خوانشی از وبر توجه خواهیم داشت که ویژگی برجسته آن هم‌راستایی وبر با اندیشمندان پسامدرنی چون لیوتار و فوکو است؛ چرا که ما در پی آنیم که تبیین انتقادی وبر، لیوتار و فوکو پیرامون مؤلفه‌های فرهنگی مدرنیته در بردارنده چه تفاوت‌ها و بن‌مایه‌های فکری مشترکی است؟ البته ما در پی پاسخ به این پرسش

شاخص‌هایی انضمامی‌تر به کار خواهیم بست که یک‌سره برآمده از چهارچوب نظری‌ای است که این نوشتار بر بنیاد آن استوار است و در این میان فقط بر مؤلفه‌های فرهنگی مدرنیته متمرکز خواهیم بود؛ آن‌گونه که می‌کوشیم بر اساس چهارچوب نظری خود مؤلفه‌های فرهنگی مدرنیته را بیابیم و پس از آن از ره‌گذر کاربست شیوه‌های واکاوی متن، که در این مقاله تاریخ ایده‌های «لاوجوی» است، عناصر تجزیه‌ناپذیری در اندیشه وبر، لیوتار و فوکو را بیابیم که هم‌ارز آن مؤلفه‌های فرهنگی باشد. بر این پایه، پرسش ما این خواهد بود که هریک از واحد - انگاره‌هایی چون هم‌سانی فرهنگی، تمایزیابی ارزشی، خودمختاری انسان و ابزارگرایی چه جای‌گاهی در تبیین انتقادی آن از وضعیت مدرنیته دارند و زنجیره فکری این سه تن چه چیش و آمیزشی داشته است؟

## ۲. پیشینه پژوهش

در زبان انگلیسی کتاب‌ها و مقاله‌های پرشماری در دست است که بر اساس خوانش نیچه‌ای از وبر نگاشته شده است، ولی آثار اندکی در میان است که، با شناسایی خط سیر ضد روشن‌گری در تاریخ اندیشه سده بیستم، ماکس وبر را چونان میان‌جی‌ای برای اثرپذیری اندیشمندان پسامدرن از نیچه در نظر بگیرد.

در این میان، سه کتاب نگاشته شده است در آن شناسایی این خط سیر دیده می‌شود: نخستین آن‌ها کتابی از هابرماس با نام *گفتمان فلسفی مدرنیته* است. وی، در این کتاب، ژرژ باتای را میان‌جی وبر و اندیشمندان پسامدرنی چون دریدا و فوکو می‌داند؛ بدین‌گونه که خط سیری در تاریخ اندیشه پدید می‌آورند که از نیچه آغاز می‌شود و به فوکو می‌انجامد (صالح، ۱۳۷۶: ۵۰۷). البته باید گفت که هابرماس به پیوند انگاره‌های وبری با پسامدرنیسم اشاره نمی‌کند و نیچه را نقطه آغازینی برای اندیشیدن انتقادی به مدرنیته نمی‌داند. وی، در برابر، هگل را سرآغاز خودآگاهی مدرنیته و واکاوی آن در چهارچوبی فلسفی می‌داند (Habermas, 1990: 28).

کتاب دوم *رشدیافتگی و مدرنیته: نیچه، وبر و فوکو و آشفتگی خرد* نام دارد که در آن نویسنده در پی واکاوی چگونگی پیدایش *گفتمان فلسفی مدرنیته* در نقدهای نیچه از کانت به خط سیری می‌پردازد که از نیچه آغاز می‌شود و به فوکو می‌انجامد. در این کتاب، وبر در خط سیر ضد روشن‌گری گنجانده می‌شود و با تأثیرپذیر دانستن فوکو از وبر درون‌مایه آن با مسئله به‌میان‌آمده در این پژوهش هم‌خوانی نسبی می‌یابد، ولی با این حال این کتاب

نتوانسته است که این خط سیر ضد روشن‌گری و اثرگذاری وبر را به نگاه پسامدرن گسترش دهد و به برجسته‌سازی بن‌مایه‌های یک‌سانی دست بزند که میان انگاره‌های وبر و اندیشه پسامدرن در میان است.

کتاب دیگر *دلالت‌های پسامدرن میراث وبر* نام دارد که به قلم جامعه‌شناسی پاکستانی تبار به نام کشول نگاشته شده است و در بررسی دلالت‌های پسامدرن وبر به تأثیر افسون‌زدایی وبری بر رویکرد پسامدرن به دانش بسنده کرده است و سخنی پیرامون نگاه انتقادی وبر به مؤلفه‌های فرهنگی مدرنیته به میان نیاورده است (Koshul, 2005: 123).

کتاب پایانی *ماکس وبر و نظریه پسامدرن* نام دارد که به فارسی نیز برگردان شده است و نویسنده در آن به خط سیر ضد روشن‌گری در تاریخ اندیشه سده بیستم پرداخته است و بیش از دو کتاب دیگر با مسئله مطرح در این پژوهش هم‌خوانی دارد؛ به‌ویژه که در واگوی پیوند انگاره‌های وبر با اندیشه پسامدرن فوکو و لیوتار را برگزیده است و این پیوند را فرافردی و جریانی برمی‌شمارد (گین، ۱۳۸۹: ۱۰).

به رغم هم‌خوانی درون‌مایه این کتاب با مسئله مطرح در این پژوهش، باید گفت که در این کتاب پاسخ وبر، لیوتار و فوکو به مدرنیته در حوزه فرهنگی کانونی می‌شود و موضع‌گیری آنان در حوزه اخلاقیات علمی و سیاسی در حاشیه قرار داده می‌شود. هم‌چنین، در این کتاب، مقایسه وبر با فوکو و لیوتار با شاخصی از پیش تعیین شده هم‌راه نیست که بر بنیانی نظری پیرامون بیماری‌ها و مشکل‌های مدرنیته استوار باشد و دیگر این‌که نویسنده کتاب در بازخوانی نوشته‌های وبر، لیوتار و فوکو روش‌شناسی از پیش مشخصی ندارد که به کار داده‌گزینی و نمونه‌برداری متنی از نوشته‌های آنان پیرامون تبیین انتقادی از مدرنیته و پاسخی که می‌دهند بیاید.

پیش از آن‌که در پی پاسخ‌گویی و آزمون فرضیه‌ها برآییم، نخست به گزارشی گزیده از چهارچوب نظری و روش کاربست آن خواهیم پرداخت.

### ۳. چهارچوب نظری

برای ارزیابی هم‌سانی‌ها و ناهم‌سانی‌های رویکرد انتقادی وبر، لیوتار و فوکو درباره مؤلفه‌های فرهنگی مدرنیته، نظریه «بیماری‌های مدرنیته چارلز تیلور» را به کار خواهیم گرفت. این نظریه برگرفته از فصل نخست کتاب *اخلاق اصالت* است. وی سه درون‌مایه با نام‌های فردگرایی، خردابزاری و نبود آزادی برمی‌شمارد و آن‌ها را

بیماری‌های مدرنیته می‌نامد و بر آن است که مقوله سوم از دو مقوله دیگر سرچشمه می‌گیرد (Taylor, 1991: 1-10).

دورنمایی که این نوشتار بر پایه آن استوار شده این است که بررسی کنیم که بیماری‌های برشمرده‌شده در وضعیت فرهنگی مدرنیته چه بازتابی در نوشته‌های اندیشمندانی چون وبر، لیوتار و فوکو داشته است و دیگر این که چه نسبت نظری - مفهومی‌ای میان این سه در نظریه‌پردازی آنان پیرامون مدرنیته و طرح پرسش انتقادی درباره آن برقرار است. برای سنجش این نسبت، روش تاریخ ایده‌های (history of ideas) لاجوی به کار بسته خواهد شد.

#### ۴. روش پژوهش و چگونگی کاربست آن

روش ما در سنجش مقایسه‌ای تبیین انتقادی وبر، لیوتار و فوکو از مؤلفه‌های فرهنگی مدرنیته روش تاریخ ایده‌های لاجوی است. در این روش، نخست اندیشه‌ها چونان نظامی در نظر گرفته می‌شوند و پس از آن بخش‌های تجزیه‌ناپذیری جست‌وجو می‌شوند که بر سازنده زنجیره فکری آن نظام‌اند. این عنصرهای تجزیه‌ناپذیر واحد - انگاره (unit-idea) نام دارد (Lovejoy, 1939: 3-6).

در این چهارچوب و بر اساس چهارچوب نظری، واحد - انگاره «ابزارگرایی» با خرد ابزاری، واحد - انگاره «خودآیینی» با نبود آزادی و دو واحد - انگاره «تمایزیابی ارزشی» و «همسانی فرهنگی» با فردگرایی هم‌خوانی دارد. در ادامه، به واکاوی جای‌گاه هر کدام از این چهار واحد - انگاره در ارزیابی وبر، لیوتار و فوکو از وضعیت فرهنگی دوران مدرن خواهیم پرداخت.

#### ۵. جای‌گاه واحد - انگاره‌های چهارگانه در نوشتارهای وبر، لیوتار و فوکو

##### ۱.۵ رویکرد انتقادی وبر به مؤلفه‌های فرهنگی مدرنیته

ارزیابی مؤلفه‌های فرهنگی مدرنیته در کانون نظریه‌پردازی وبر جای دارد. نگاه پژوهشی وی به فرهنگ با نقد مدرنیته و نگاهی بدبینانه به گسترش نموده‌های فرهنگی نوسازی در تمدن غربی همراه است؛ روندهایی که، به باور وی، به زدودن معنای زندگی در وضعیت فرهنگی مدرن می‌انجامد. در این بخش، بر اساس «تاریخ ایده‌ها»، به ارزیابی رویکرد انتقادی وبر به

فرهنگ مدرن می‌پردازیم. این ارزیابی از ره‌گذر سنجش جای‌گاه چهار واحد - انگاره نام‌برده در زنجیره فکری وبر انجام می‌شود.

### ۱.۱.۵ نگاه وبر به ابزارگرایی در فرهنگ مدرن

وبر در ارزیابی خود از فرهنگ مدرن بر چیرگی خرد ابزاری پای می‌فشارد و ساختار فرهنگ غرب را برآمده از فرو کاستن غایت‌ها به سنجش‌های فنی می‌نگرد. وی این فرایند خردگرا شدن را با افسون‌زدایی از ارزش‌ها هم‌ارز می‌داند. هم‌چنین، به نظر وی، این دگرگونی موجب شده است که، در همه حوزه‌ها، رفتارهای افراد هم‌راه با پیش‌بینی‌های دقیقی باشد که استوار بر منطق «ابزارگرایی» هستند. وی حتی همه دگرگونی‌های اجتماعی جامعه‌های غربی را به خردگرا شدن فرهنگ این جامعه‌ها نسبت می‌دهد. وی با احتیاط این فرایند را «پیش‌رفت عقلانی» می‌نامد و تلاش می‌کند معنای آن را توضیح دهد (وبر، ۱۳۸۲ الف: ۶۵). البته لازم است توضیح دهیم که وی، با جای گرفتن در خط سیر فکری «پاد روشن‌گری»، «پیش‌رفت عقلانی» را پیش‌رفت انسان نمی‌داند (گین، ۱۳۸۴: ۲۲).

وبر، در پاسخ به پرسش چیستی «پیش‌رفت عقلانی» در فرهنگ غربی، این پیش‌رفت را در گسترش رفتارهایی می‌داند که از لحاظ کاربست تکنیک درست است. آنچه وبر از «ابزارگرایی» در سر دارد سوگیری هر چه بیش‌تر افراد جامعه به رفتارهایی است که «از نظر فنی درست» باشد. در نگاه وی، این «درستی تکنیکی» با «پیش‌رفت تکنیکی» هم‌راه است که به معنای به‌شدگی شاخص‌های کارایی فنی در درازنای زمان است. البته وبر بر آن است که این به‌شدگی تکنیکی فقط در حیطه‌های مشخص کردار اجتماعی رخ می‌دهد، به گونه‌ای که استانداردهای دقیقی در آن حیطه‌ها ایجاد می‌کند (وبر، ۱۳۸۲ الف: ۶۵-۷۱).

در نگاه نخست، ممکن است وبر چونان اندیشمندی باورمند به روشن‌گری و نویدهای آن پیرامون به‌شدگی وضعیت انسان نمایان شود. همان‌گونه که در آغاز گفتیم، وی به‌شدگی تکنیکی را با به‌شدگی وضعیت انسان برابر نمی‌داند و بر آن است که ارزیابی‌های ابهام‌ناپذیر رشته‌های تخصصی فقط در چهارچوب تکنیکی و فقط در همان حیطه خاص رفتاری را سفارش می‌کنند؛ بنابراین انسان مدرن، بیرون از این ارزیابی‌ها، با چندگانگی بی‌پایان و سردرگم‌کننده‌ای از ارزیابی‌های غایی روبه‌رو خواهد بود.

### ۲.۱.۵ نگاه وبر به خودآیینی در فرهنگ مدرن

در زنجیره فکری وبر، «خودآیینی» پیرامون «ابزارگرایی» مطرح می‌شود؛ چرا که «ابزارگرایی» از دو ره‌گذر «خودآیینی» را محدود می‌کند: نخست، «ابزارگرایی» با فروکاستن غایت زندگی

به موضوع‌های ارزیابی ابهام‌ناپذیر به هیچ‌انگاری می‌انجامد و امکان هر گونه کنش خلاقانه را از میان می‌برد؛ دوم، گسترش منطق «ابزارگرایی» به افزایش سامان‌پذیری پایگانی در چهارچوب دیوان‌سالاری می‌انجامد.

پیرامون هیچ‌انگاری باید گفت که، به باور وبر، این پدیده فرهنگی از خط سیری تاریخی برآمده است که از دگرگونی دین‌ورزی انسان از طبیعت‌گرایی پیش‌زبانانی در چهارچوب جادو و نمادگرایی و آیین‌گرایی زبان‌بنیاد در چهارچوب دین‌های جهان‌شمولی چون یهودیت و مسیحیت آغاز می‌شود (Weber, 1978: 399-404) و به اخلاق پروتستانی و، در گام پایانی، به هیچ‌انگاری فرهنگی در مدرنیته می‌رسد (گین، ۱۳۸۹: ۴۶-۴۷). به باور وی، با افسون‌زدایی ارزش‌ها، جهان چونان زنجیره‌ای علی دیده می‌شود، بی آن‌که معنای اخلاقی خاصی داشته باشد (وبر، ۱۳۸۲: ۴۰۹).

چیرگی دیوان‌سالارانه بر انسان دومین عامل تنگناآفرین برای «خودآیینی» انسان است و نتیجه‌ای غم‌بار و گریزناپذیر دربر دارد؛ چرا که جهان ارزش‌های غایی در چهارچوب ملاحظه‌های تکنیکی سامان می‌یابد و به شخصیت‌زدایی از زندگی اجتماعی می‌انجامد (کوزر، ۱۳۸۵: ۳۱۶). بنابراین، با پیش‌بینی‌پذیر شدن مناسبات اجتماعی در چهارچوب دیوان‌سالاری، انسان چونان ابزاری برای دستیابی به هدفی خاص نگریسته می‌شود.

### ۳.۱.۵ نگاه وبر به تمایزیابی ارزشی در فرهنگ مدرن

«تمایزیابی ارزشی»، در بافت اندیشه انتقادی وبر، برآمده از گسترش هم‌زمان خرد ابزاری و افسون‌زدایی است که در دو بخش پیشین ارزیابی شد. به باور وی، منطق «ابزارگرایی» از فرهنگ غایت‌زدایی می‌کند و امکان هر گونه داوری ارزشی را از میان می‌برد؛ ولی خود ناتوان از گره‌گشایی از تنش‌هایی است که از ره‌گذر «تمایزیابی» روی داده است. وبر به این واحد - انگاره از دو سویه مختلف می‌نگرد که از شمار استقلال نظام‌های ناهم‌خوان زندگی از دین و قیاس‌ناپذیری موضع‌گیری‌های ارزشی است.

در خصوص سویه نخست، باید گفت که کاربست دم‌افزون منطق «ابزارگرایی» موجب استقلال حیطه‌های کردارهای اجتماعی از یک‌دیگر و از حوزه دینی می‌شود و هر حیطه به گونه‌ای خودبنیاد به تولید ارزش‌های مربوط به حیطه خود دست می‌زند. وی در مقاله «دنیاگریز مذهبی و جهت‌گیری‌های آن» این نظام‌ها را تبیین می‌کند و به لحاظ روش‌شناختی بر آن است که «نظام‌های ناهم‌خوان زندگی»، هم‌چون گونه‌ای آرمانی برای درک «تمایزیابی» فرهنگ مدرن، به کار آید (وبر، ۱۳۸۲: ۳۶۹-۳۷۰).

در نتیجه «تمایز یابی ارزشی» در فرهنگ مدرن زندگی انسان‌ها آکنده از ستیزهای ارزشی خواهد بود، بدون آن که مرجعیت‌هایی چون دین بتوانند ارزیابی غایت‌شناسانه‌ای ارائه دهند. به باور وی، اگر این امر به ستیزی خشونت‌بار نینجامد، سطحی شدن زندگی روزمره را در پی خواهد داشت؛ چرا که انسان‌ها در این روزمرگی غرق می‌شوند و نمی‌خواهند از ارزش‌های سازش‌ناپذیر آگاه باشند و تصمیمی پایانی پیرامون برتری ارزش‌ها بگیرند (وبر، ۱۳۸۲ الف: ۴۱-۴۲).

#### ۴.۱.۵ نگاه وبر به هم‌سانی موجود در فرهنگ مدرن

وبر «هم‌سانی فرهنگی» را چونان پی‌رفت منطقی بحث «تمایز یابی ارزشی» می‌نگرد و بر آن است که این هم‌سانی، در وضعیتی که منطق «ابزارگرایی» یک‌سره بر زیست انسان چیره باشد، گریزناپذیر خواهد بود. از این رو این واحد - انگاره نسبت به دو واحد - انگاره «ابزارگرایی» و «تمایز یابی» پسینی است و نسبت به «خودآینی» پیشینی خواهد بود؛ چرا که به تنگناآفرینی برای انسان نیز می‌انجامد.

گریزناپذیری «هم‌سانی فرهنگی» به این دلیل است که، به‌رغم شکاف میان ارزش‌های فرهنگی، هر گونه داوری ارزشی - هنجاری ناگزیر از سنجشی استوار بر منطق «ابزارگرایی» خواهد بود و، با توجه به این که هر ارزشی از ره‌گذر سنجش ابزاری می‌تواند به کار بسته شود، وضعیت فرهنگی مدرن به سوی «هم‌سانی» فزاینده‌ای خواهد رفت. بر این پایه، «هم‌سانی» و «تمایز یابی» دو سویه تحلیلی از یک واقعیت بیرونی خواهند بود (همان: ۷۷).

#### ۵.۱.۵ جمع‌بندی برداشت وبر از مؤلفه‌های فرهنگ مدرن

واکوی نوشته‌های وبر پیرامون فرهنگ مدرن نشان از برجستگی واحد - انگاره «ابزارگرایی» دارد و جای‌گاه پیرامونی سه واحد - انگاره دیگر را نشان می‌دهد، چرا که سه واحد انگاره دیگر در پرتو آن تبیین می‌شوند؛ آن‌گونه که هر سه پی‌رفت منطقی - مفهومی پیش‌انگاره‌های منطق «ابزارگرایی» هستند که با کار بست در سه حوزه مفهومی مختلف به بار می‌نشینند؛ آن‌گونه که با گسترش «ابزارگرایی» واقعیتی پدید می‌آید که فرمی هم‌سان و درون‌مایه‌ای متمایز خواهد داشت و نتیجه آن تنگناآفرینی هر چه بیش‌تر برای انسان خواهد بود.

با وجود هم‌سانی جای‌گاه این سه واحد - انگاره پیرامونی، باید گفت که میان «تمایز یابی» و «هم‌سانی» با «خودآینی» تفاوت وجود دارد؛ چرا که «خودآینی»، چونان یک واحد - انگاره، به‌روشنی در بافت رویکرد وبر دیده نمی‌شود و فقط تنگناهای پدیدآمده از



ره‌گذر گسترش «ابزارگرایی» در درجه نخست و گسترش «تمایزیابی» و «هم‌سانی» در درجه دوم ما را به این واحد - انگاره در زنجیره فکری و بر می‌رساند.

### ۲.۵ رویکرد انتقادی لیوتار به مؤلفه‌های فرهنگی مدرنیته

بی‌گمان هر گونه خوانش از نوشته‌های لیوتار دربردارنده دلالتی فرهنگی به‌ویژه در نقد فرهنگ مدرن است. حتی بسیاری نیز از وی، چونان دستاویزی برای درست‌نمایی ادعای خود پیرامون چندفرهنگ‌باوری، بهره گرفته‌اند (Lemet, 1993: 456). در این بخش می‌کوشیم تا با کاربری روش «تاریخ ایده‌ها» رویکرد انتقادی وی پیرامون مؤلفه‌های فرهنگی مدرنیته را بررسی و سپس، با توجه به چرخش فکری لیوتار، چینش و آمیزش آن‌ها در لیوتار واپسین را ارزیابی کنیم.

#### ۱.۲.۵ نگاه لیوتار به ابزارگرایی در فرهنگ مدرن

لیوتار «ابزارگرایی» را چونان صورت فراگیر و عینی‌شده خردگرایی در فرهنگ مدرن می‌نگرد و آن را هم‌ارز مشروعیت‌یابی علم می‌داند که چونان شاخصی برای سامان‌دهی فرهنگی جامعه است. این امر زمانی است که هر گونه جست‌وجوی مرجعیتی فراطبیعی کنار رود و فقط بر درستی گزاره‌ها پافشاری شود. گویی این گزاره‌های واقعیت‌نما فقط از ره‌گذر برهان تجربی و استدلال منطقی به دست می‌آید (گین، ۱۳۸۹: ۱۶۶)، بدون آن‌که به پیوند آن با بافت اجتماعی توجه شود. لیوتار، در برابر، ادعای پیوند نداشتن را ناممکن می‌داند و با پافشاری بر جست‌وجوی مشروعیت در علم مدرن بر «ابزارگرایی»، چونان سرشت فرهنگ مدرن، تأکید می‌کند.

وی به این واحد - انگاره فقط در تبیین وضعیت علم توجه می‌کند، ولی بر آن است که فرهنگ مدرن بر شاخص‌های سود و بازده استوار است؛ از این رو «ابزارگرایی» را پدیده‌ای فرهنگی می‌داند که بر سرشت کالایی یافتن علم تأثیر می‌گذارد (لیوتار، ۱۳۸۴: ۷). وی، در نقد فرهنگ مدرن، جامعه‌ای را که فرهنگ آن استوار بر منطق «ابزارگرایی» باشد «بی‌صدا» می‌نامد و بر آن است که علم پسامدرن توان به چالش کشیدن منطق «ابزارگرایی» را دارد.

#### ۲.۲.۵ نگاه لیوتار به خودآیینی در فرهنگ مدرن

«خودآیینی»، در زنجیره فکری لیوتار، با «ابزارگرایی» رویارویی مفهومی دارد و آن‌جا که از «ابزارگرایی» انتقاد می‌کند و فراروی از آن را امکان‌سنجی می‌کند، پای «خودآیینی» به

رویکرد انتقادی لیوتار از فرهنگ مدرن باز می‌شود و «خودآیینی» در چهارچوب مقاومت در برابر «ابزارگرایی» مطرح می‌شود.

«ابزارگرایی» چونان یک واحد - انگاره در بافت اندیشه لیوتار پیرامونی است؛ از این رو، با توجه به رویارویی آن با «خودآیینی»، می‌توان دریافت که آن نیز نمودی برجسته نزد لیوتار ندارد و فقط از ره‌گذر سفارش هنجاری پیرامون ظرفیت علم پسامدرن برای فراروی از پیوند علم - ثروت مطلوب شمرده می‌شود. البته باید تأکید داشت که وی دستاوردهای علم پسامدرن را بدون دلالت بر حوزه فرهنگی در نظر نمی‌گیرد و بر امکان برپایی فرهنگی جانشین برای فرهنگ مدرن تأکید دارد.

از شمار ظرفیت‌هایی که در نگاه وی زمینه «خودآیینی» هر چه بیش‌تر فرهنگ پسامدرن را فراهم می‌کند می‌توان به نفی فراروایت‌ها و منطق‌شکنی (paralogy) اشاره کرد که به فرد توان چالش قطعیت‌های اخلاقی و فرهنگی را می‌دهد که با فراروایت‌های مدرن سفارش می‌شود و فرد با آن می‌تواند به بازی‌های زبانی نوپدیدی دست یابد. وی حتی بر آن است که، با وجود تنگناآفرینی «ابزارگرایی»، باز سویه‌هایی از بازبودگی در علم پسامدرن وجود دارد و فرهنگ پسامدرن می‌تواند نویدبخش آزادی برای فرد باشد (گین، ۱۳۸۹: ۱۴۹-۱۵۰).

### ۳.۲.۵ نگاه لیوتار به تمایزیابی ارزشی در فرهنگ مدرن

«تمایزیابی ارزشی»، بیش از دو واحد - انگاره‌های پیشین، دغدغه لیوتار را برانگیخته است. این واحد - انگاره نیز با «هم‌سانی فرهنگی» رویارویی مفهومی دارد. وی به «تمایزیابی ارزشی» رویکردی مثبت دارد و بر آن است که می‌تواند در برابر «هم‌سانی» جانشینی مطلوب باشد. هنگامی که لیوتار از انتقاد وضعیت نامطلوب چیره بر فرهنگ مدرن دست بشوید و در پی جانشین‌یابی باشد، این واحد - انگاره در زنجیره فکری وی برجستگی خواهد یافت. از این روست که وی بر ناسازگاری درونی چهارچوب‌های فرهنگی مربوط بر فراروایت‌های مدرن انگشت می‌گذارد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۳۸۷)؛ آن‌گونه که در نگاه وی «هم‌سانی» برآمده از فراروایت‌ها رنگ می‌بازد و خرده‌روایت‌ها پشتیبان خرده‌فرهنگ‌های غیر مدرن می‌شود. برجستگی این واحد - انگاره در اندیشه لیوتار ریشه در اثرپذیری وی از نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین دارد. در نگاه وی، جامعه مجموعه‌ای ناهمگن از بازی‌های زبانی بسیار گوناگون برشمرده می‌شود؛ آن‌گونه که شرکت در هر بازی چونان کنش اجتماعی قاعده‌مندی می‌شود که بر هیچ بنیاد ذهنی یا تجربی استوار نیست و فرازبانی (metalinguage) هم نیست (مگی، ۱۳۷۲: ۵۲۷).

لیوتار پدیده‌های فرهنگی را هم‌چون کشاکشی استوار بر بازی‌های زبانی ناهم‌خوان می‌داند که ارزش‌هایشان «تمایزیابی» شده است، بی آن‌که مرجعیتی برخوردار است از امری فرازبانی برای نمایاندن عینی واقعیت در کار باشد و بتواند برای داوریِ هنجاری میان بازی‌های زبانی نقش‌آفرینی کند.

همان‌طور که می‌بینیم «تمایزیابی ارزشی» برآمده از باور لیوتار به قیاس‌ناپذیری بازی‌های زبانی (قمی، ۱۳۸۴: ۶۵) برای وی چونان یکی از مؤلفه‌های فرهنگی مدرنیته مطلوبیت دارد، هرچند وی هم‌زمان آن را در وضعیت پسامدرن گریزناپذیر نیز می‌داند. به باور وی، یک بازی زبانی نباید بر بازی زبانی دیگر چیره شود و دوام عدالت به تداوم «تمایزیابی» است و حتی هنر نیز رسالتش در برپایی دادگری برخوردار است از «تمایزیابی» خواهد بود (نوذری، ۱۳۷۹: ۱۶۶).

بنابراین، «تمایزیابی» در برابر «هم‌سانی»، برای لیوتار، هم‌زمان مطلوب و گریزناپذیر است و چون بازی‌های زبانی در نبود یک شاخص فراطبیعی و فرازبانی نمی‌تواند برهان تجربی یا استدلالی منطقی برای درستی ادعای خود ارائه دهند، هر گونه نبود «تمایزیابی» ممکن است با بی‌دادگری و سرکوب هم‌راه باشد.

#### ۴.۲.۵ نگاه لیوتار به هم‌سانی فرهنگی در مدرنیته

بررسی نوشته‌های لیوتار در چهارچوب روش «تاریخ ایده‌ها» نشان می‌دهد که وی، به منظور نفی نگرش‌های کل‌گرایانه‌ای که در پی گردآوری همه دگرسانی‌ها در یک نظام و یگانه‌سازی آنان است، فراروایت‌ها را نفی می‌کند؛ چرا که باور به فراروایت‌ها می‌تواند ظرفیت آنان در ایجاد «هم‌سانی» در حوزه شناخت را به فرهنگ گسترش دهد و دلالت‌های آن می‌تواند به نفی خرده‌فرهنگ‌های غیر مدرن بینجامد. وی در نفی «هم‌سانی» در حوزه فرهنگی تا آن‌جا پیش می‌رود که سخن از «منطق‌شکنی» به میان می‌آورد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۳۸۶). این واحد - انگاره فقط در نوشتارهای شناخت‌شناسانه لیوتار برجستگی نمی‌یابد، بلکه در نوشته‌های وی پیرامون زیباشناسی نیز با توجه به پافشاری وی بر امر والا (the sublime) و توان رهایی‌بخشی هنر آوانگاردی که «هم‌سانی» فرمی در چهارچوب هنرهای نگارگری و ادبیات را بشکند برجستگی‌نمایی دارد (لیوتار، ۱۳۷۴: ۳۷).

در نگاه وی، هر گونه سازوکاری که به اجماعی برای ایجاد «هم‌سانی» دست یازد نیازمند کاربست خشونت‌آمیزی است که می‌خواهد از ره‌گذر آن رابطه‌ای پایگانی (hierarchical) میان گونه‌های مختلفی از خرده‌فرهنگ‌ها و خرده‌روایت‌ها برقرار کند.

وی دوگانه دانش علمی - دانش روایی و هم‌ارز آن فرهنگ مدرن غربی در برابر فرهنگ غیر غربی را در شمار این رابطه‌ها می‌داند و بر آن است که دانش علمی، با پافشاری بر درستی (truth) گزاره‌ها، دانش روایی و فرهنگ‌هایی را که بر دستاوردهای این دانش استوارند سرکوب می‌کند و، با طرح این ادعا که فراسوی بافت اجتماعی واقعیت عینی را می‌نمایاند، سایر روایت‌ها را صورت‌هایی غیر عقلانی از فرهنگ نشان می‌دهد. وی این سازوکار را امپریالیسم فرهنگی می‌نامد و بر آن است که این امپریالیسم ویژه تمدن غربی است و از ره‌گذر روندهای مشروعیت‌یابی دانش علمی پدید می‌آید (گین، ۱۳۸۹: ۱۴۶) و یک‌سره با فراروایت مدرنیته و «هم‌سانی فرهنگی» برآمده از آن هم‌ارزی دارد و، در نبود یک فرازبان حقیقت‌یاب، ستیز میان خرده‌فرهنگ‌های بومی جای‌گزین «هم‌سانی» می‌شود (لیوتار، ۱۳۸۴: ۴۸).

به طور کلی، باید گفت که لیوتار، با وجود آن‌که به هم‌ارزی حرکت به سوی «هم‌سانی» با گذار به مدرنیته باور دارد، بر آن است که پیوندهای اجتماعی سرشتی زبان‌شناختی دارند که بر بازی‌های زبانی استوار است. با توجه به این پیش‌انگاره، زمانی که وی حکم می‌دهد که با پیدایش وضعیت پسامدرن فراروایت‌ها جای خود را به روایت‌های غیر مدرنی می‌دهند که بر بازی‌های زبانی محلی استوارند، سازوکارهای پدیدآورنده «هم‌سانی» مختل می‌شود.

#### ۵.۲.۵ جمع‌بندی برداشت لیوتار از مؤلفه‌های فرهنگ مدرن با توجه به چرخش فکری وی

اگر بخواهیم استوار بر «تاریخ ایده‌ها» رویکرد انتقادی لیوتار پیرامون فرهنگ را ارزیابی کنیم، باید بگوییم که «تمایزبانی ارزشی» و «هم‌سانی فرهنگی»، به عنوان دو واحد - انگاره در بافت اندیشه وی برجستگی دارد. این دو، که نخست برای وی مطلوب و دومی برای وی نامطلوب است، در پیوند با دو واحد - انگاره دیگر، یعنی «خودآیینی» و «ابزارگرایی» قرار دارد که جای‌گاهی پیرامونی در زنجیره فکری لیوتار دارند؛ چرا که اولی از ره‌گذر گسترش «تمایزبانی» زمینه‌سازی می‌شود و دومی نیز از ره‌گذر «هم‌سانی» پدید می‌آید.

وی از سویی بر آن است که، در وضعیت پسامدرن، دیگر «ابزارگرایی» چونان فراروایت مطرح نیست. این امر، با توجه به باور وی به سرشت زبانی داشتن پدیده‌های فرهنگی، به آن‌جا می‌انجامد که وی سازوکارهای پدیدآورنده «هم‌سانی فرهنگی» و تنگناهای «خودآیینی» و «تمایزبانی» را چندان کارا نداند.

ولی خوش‌بینی لیوتار دهه ۱۹۸۰ دگرگون می‌شود و وی نسبت به ظرفیت‌های بخشی جدل‌زبانی (language agonistics) برای سست کردن منطق «ابزارگرایی» و مختل‌کننده سازوکارهای پدیدآورنده «هم‌سانی فرهنگی» دچار تردید و بدبینی می‌شود (گین، ۱۳۸۹: ۱۶۰) و بیش از گذشته بر کارایی تکنولوژیک متمرکز و بر آن می‌شود که «امر انسانی» به کالایی تکنیکی فروکاسته می‌شود و در نتیجه «امر انسانی» به جای‌گاه یک قطعه در ماشین فروکاسته می‌شود (مالپاس، ۱۳۸۸: ۱۲۵-۱۲۶).

این تبیین یک‌سره نشان از آن دارد که لیوتار واپسین، درباره امکان‌سنجی برای یافتن جای‌گزین «ابزارگرایی» از ره‌گذر «خودآیینی»، رویکردی بدبینانه‌تر از لیوتار آغازین دارد و حتی سخن از چیزی به نام فن - علم به میان می‌آورد که می‌تواند هر آن‌چه را که روی زمین است به صورت زنجیره‌ای از «هم‌سانی فرهنگی» در آورد (لیوتار، ۱۳۹۳: ۸۷).

### ۳.۵ رویکرد انتقادی فوکو به مؤلفه‌های فرهنگی مدرنیته

فوکو در جایی خود را اندیشمندی انتقادی و وابسته به سنتی می‌داند که با هگل آغاز و از ره‌گذر نیچه و وبر به مکتب فرانکفورت می‌رسد (حقیقی، ۱۳۷۹: ۱۸۳). بنابراین، می‌توان رویکرد انتقادی وی از فرهنگ مدرن را در پس نظرورزی‌های وی دریافت. در این بخش، ما بر اساس روش‌شناسی «تاریخ ایده‌ها» به واکاوی برداشت انتقادی وی و سنجش جای‌گاه این چهار واحد - انگاره در نوشته‌های وی خواهیم پرداخت.

#### ۱.۳.۵ نگاه فوکو به ابزارگرایی در فرهنگ مدرن

فوکو «ابزارگرایی» را در چهارچوب ساخت‌دانش - قدرت می‌نگرد. به طور کلی، نوشته‌های وی را می‌توان هم‌چون ارزیابی انتقادی منطق «ابزارگرایی» برشمرد که دیری است بر فرهنگ مدرن چیرگی دارد (گین، ۱۳۸۹: ۱۸۰)، چرا که در نوشته‌های وی ستیزی با خردگرا شدن فرهنگی دیده می‌شود؛ در نگاه وی، خرد چیره بر فرهنگ مدرن ویژگی «ابزارگرایی» دارد و کام‌یابی آن در کاربست هر چه تأثیرگذارتر سلطه بر طبیعت و انسان است (حقیقی، ۱۳۷۹: ۲۶۳).

باید توجه داشت که در نگاه وی چیرگی منطق «ابزارگرایی» بر فرهنگ مدرن قابلیت دوره‌بندی دارد؛ وی بر آن است که زمانه پس از سنت دربردارنده دو دوره از چیرگی «ابزارگرایی» است که وی بر آن دوره کلاسیک و مدرن نام می‌گذارد و دوره دوم با هنر

مدرن هم‌زمانی دارد. در نگاه وی، دو دگرگونی در حوزه شناخت و قدرت روی داده که موجب دگرگونی منطق «ابزارگرایی» در دوره کلاسیک و پدید آمدن گونه‌ای ویژه از آن در دوره مدرن شده است (لش، ۱۳۸۳: ۱۸۸-۱۸۹).

در دوره مدرن درون‌ماندگاری شناخت‌شناسی جانشین استعلا می‌شود. منظور از استعلا دوگانگی سوژه و ابژه است؛ یعنی سوژه استعلایی موضوع شناخت یک‌سره عینی خود را در چهارچوب واژه‌ها بازنمایی و رده‌بندی می‌کند. ولی در دوره مدرن، علم با خردی روبه‌روست که از آن ابژه است و ابژه سوپرای ذهنی دارد؛ بنابراین انسان هم سوژه خواهد بود و هم ابژه.

قدرت نیز، هم‌چون شناخت، دگرگون شد و امکانی تازه برای «ابزارگرایی» پدید آمد. در دوره کلاسیک، قدرت در چهارچوب الگوی قضایی - گفتمانی جای می‌گرفت که با امر اجتماعی مرزبندی داشت؛ ولی در دوره مدرن، قدرت، هم‌چون شناخت، استعلازدایی و با فرهنگ هم‌پیوند می‌شود. هم‌چنین قدرت، هم‌چون شناخت، پراکنده می‌شود و در نتیجه آن، «ابزارگرایی» با استعلازدایی قدرت در بافت فرهنگی جای می‌گیرد (همان: ۱۸۸-۱۹۴).

### ۲.۳.۵ نگاه فوکو به خودآیینی در فرهنگ مدرن

با توجه به اهمیت «خودآیینی» و چاره‌اندیشی برای فراروی از تنگنایای تحقق آن در زنجیره فکری فوکو، می‌توان اهمیت آن را نزد وی دریافت. چه زمانی که شکل‌های گوناگون سلطه را نقد می‌کند و وظیفه فلسفه را نقد سلطه برآمده از «ابزارگرایی» می‌داند (حقیقی، ۱۳۷۹: ۱۸۳) و چه هنگامی که بر امکان مقاومت پا می‌فشارد؛ واحد - انگاره «خودآیینی» به دو گونه سلبی و ایجابی برجستگی دارد.

برای واکاوی تنگنایای «خودآیینی» در فرهنگ مدرن در نزد فوکو، نخست باید به ارزیابی وی از قدرت بپردازیم.

برای نمایاندن برداشت وی از قدرت باید بر دوگانه نیرو - شکل در اندیشه وی انگشت بگذاریم؛ چرا که اندرکنش نیروها قدرت و اندرکنش شکل‌بندی‌ها دانش را پدید می‌آورد. این دو هم سرشتی ناهم‌گن و هم نیازمندی دوسویه با یک‌دیگر دارند. وی قدرت را نسبت نیروها می‌داند و هر نیرو از ره‌گذر اثرگذاری بر نیروهای دیگر و اثرپذیری از نیروهای دیگر تعریف می‌شود. وی قدرت اثرگذاری را ماده نیرو و قدرت اثرپذیری را کارکرد نیرو می‌نامد (دلوز، ۱۳۸۶: ۱۱۲-۱۱۳). بنابراین کارکرد با شکل‌های صوری‌شده و ماده با گوهرهای شکل‌گرفته مرزبندی دارد.

برای نمونه، در سطح دانش، شکل‌های صورتی‌شده‌ای چون آموزش، درمان و تنبیه بر گوهرهای شکل‌گرفته‌ای چون زندانیان و بیماران اثر می‌گذارند و در سطح قدرت نیز کارکرد، قدرت سراسری است که در همه نهادهایی که دامنه‌های محدودی دارند بر شمار محدودی از افراد نظارت می‌کند و ماده خام نیز بدن انسان‌هاست (فوکو، ۱۳۷۸: ۲۵۶). از این رو، قدرت ساخت‌بندی منعطف‌تری دارد و بی‌شکل است و مناسبات آن نیز موضعی و بی‌ثبات و پراکنده است. فوکو مناسبات قدرت را چونان نموداری دارای نقطه‌هایی ویژه می‌داند که بر اندرکنش نیروها منطبق می‌شود. در برابر، دانش که امری دیده‌شدنی و یا گزاره‌پذیر است ساخت‌بندی محکمی دارد. باید توجه داشت که نسبت این دو نسبت امر انتزاعی و انضمامی نیست، بلکه ناهم‌گونی سرشتشان به شکاف عملی - نظری بازمی‌گردد (دلوز، ۱۳۸۶: ۱۱۳-۱۱۴).

این نتیجه‌گیری ناممکن بودن «خودآیینی» شناختی را نشان می‌دهد. ولی فوکو در زمینه کنش‌گری چه می‌اندیشد؟ باید گفت که چون فوکو ایجاد دانش از ره‌گذر ادغام نیروهای قدرت و ترسیم خطوط کلی آنان را با برآمدن کردارهای دیده‌شدنی یکی می‌داند (همان: ۱۱۶) و امر اجتماعی شکل‌بندی‌شده را با دانش در یک مقوله می‌گنجاند، می‌توان حکم به محدودیت «خودآیینی» کنش‌گرانه در نگاه فوکو داد. ولی باید اشاره کرد که، با وجود باور وی به تعیین‌کنندگی قدرت، وی بر امکان مقاومت و ایجاد شیوه‌های تازه از سوژه‌مندی نیز پای می‌فشارد و می‌گوید که، هر جا قدرت هست، می‌توان به مقاومت و «خودآیینی» نیز اندیشید (اسمارت، ۱۳۸۵: ۱۷۴). هرچند به باور بسیاری برداشت وی از قدرت امکان هر گونه «خودآیینی» را از میان برمی‌دارد (لمکه، ۱۳۹۳: ۱۲۵).

### ۳.۳.۵ نگاه فوکو به تمایزیابی ارزشی در فرهنگ مدرن

برای واکاوی «تمایزیابی ارزشی» در زنجیره فکری فوکو، هم باید بر باور وی بر زمینه‌مندی شناخت و ارزش‌های یک جامعه و هم پیوندی آن با نمودار قدرت انگشت‌گذاریم و هم نگاه فوکو به شاخصی برتر برای سنجش مقایسه‌ای ارزش‌های موجود در یک فرهنگ را بررسی کنیم. به نظر می‌رسد که ناباوری فوکو به جدایی کانتی دانش - ارزش می‌تواند با نسبیّت‌باوری وی در زمینه فرهنگ هم‌ارز باشد و به «تمایزیابی ارزشی» بینجامد. در نگاه وی، هر امر شکل‌بندی‌شده‌ای در مقوله دانش می‌گنجد، چه علم باشد و چه ارزش. بر این پایه، برای بررسی باور فوکو به زمینه‌مندی ارزش‌های جامعه باید به دو سطح دیرینه‌شناسی و تبارشناسی بپردازیم.

در دیرینه‌شناسی، وی از دگرگونی‌های ژرف در اپیستمه سخن به میان می‌آورد و بر آن است که دگرگونی‌ها، با شکل‌های تازه‌ای از فرهنگ، هم‌خوانی دارد (گین، ۱۳۸۹: ۱۸۰). این رده‌بندی به «تمایزیابی ارزشی» میان این دو دوره و قیاس‌ناپذیری هریک از ارزش‌های استوار بر اپیستمه‌ای ویژه می‌انجامد (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۱۰۰).

در تبارشناسی نیز دانش امری شکل‌یافته است و هر گونه جای‌گاه استعلایی برای سوژه نفی می‌شود و سوژه اعتباری جهان‌گستر نخواهد داشت (حقیقی، ۱۳۷۹: ۱۸۸). در این چهارچوب، عقلانی نمایانیدن ارزش‌ها، با نموداری از قدرت، هم‌ارز و «تمایزیابی ارزشی» توجیه‌پذیر می‌شود.

پیوند تولید حقیقت با قدرت، به توجیه‌پذیری «تمایزیابی» میان نمودارهای قدرت می‌انجامد، ولی مسئله اصلی این است که نگاه فوکو به «تمایزیابی» درون یک نمودار چیست؟ باید توجه داشت که تبارشناسی، با توجه به باور فوکو به اخلاق تفاوت، نه به بی‌طرفی ارزشی و نه به کارآمدی سازوکارهای انضباط‌آفرین مدرن می‌انجامد؛ چرا که پافشاری بر اخلاق تفاوت ارزش‌های به حاشیه رفته را بازسازی می‌کند و به مطلوب پنداشتن «تمایزیابی ارزشی» می‌انجامد و، با تأکید بر مطلوبیت و گریزناپذیری ستیز همیشگی با ارزش‌های فراگیر، هرگونه بی‌طرفی در ارزش‌گذاری را نیز کنار می‌گذارد (Foucault, 1967: 18).

پیرامون گام دوم مسئله نیز می‌توان به جانشینی شکل - انسان با شکل - خدا اشاره کرد که با دگرگونی از کلاسیک به مدرن روی می‌دهد. به نظر می‌رسد که برداشت رادیکالی که فوکو از مرگ خدای نیچه دارد به تبیینی از تنگناهای انسان در دوره مدرن، به‌ویژه پیرامون کران‌مندی و مرگ انسان، پایان می‌دهد (دلوز، ۱۳۸۶: ۱۸۸-۱۹۱)؛ تبیینی که نشان‌دهنده ناباوری وی به وجود ارزش‌های غایی برای نفی «تمایزیابی ارزشی» هم‌راه با نامطلوب دانستن آن است.

#### ۴.۳.۵ نگاه فوکو به هم‌سانی فرهنگی در مدرنیته

در نگاه فوکو «هم‌سانی فرهنگی» برابری گسترش «ابزارگرایی» است و در چهارچوب نیازمندی دوسویه قدرت با دانش پدید می‌آید؛ از این رو، واکاوی این پیوند بهتر می‌تواند برداشت وی از «هم‌سانی» را بنمایاند.

با توجه به این‌که فوکو گسترش «ابزارگرایی» را فرایندی جهان‌گستر نمی‌بیند و به



منطق‌های «ابزارگرایی» جزئی باور دارد و پیامدهای آن بر «هم‌سانی» را در حوزه‌هایی چون دیوانگی و جرم می‌نگرد (اسمارت، ۱۳۸۵: ۱۸۱)، در ارزیابی انتقادی وی از فرهنگ، «هم‌سانی» در موقعیت‌های ویژه‌ای سنجیده می‌شود که برآمده از قدرتی نوپدید است که هم برای دیده شدن عمومی همه در همه‌جا زمینه‌سازی می‌کند و هم نظامی از تشویق و تنبیه را به کار می‌گیرد. در نتیجه، قلمروی آن چشم‌گیر می‌شود و در این چهارچوب ابژه‌های شناخت همان آماج قدرت انضباط‌آفرین خواهد بود (همان: ۱۱۲-۱۱۵).

برداشت فوکو از این دگرگونی فرهنگی و ارونگی فردیت‌سازی نسبت به دوره پیشامدرن است. وی بر آن است که، پیش از این، شخص هر چه قدرت‌مندتر بود، بیش‌تر فردیت می‌یافت؛ ولی فردیت‌سازی در دوره مدرن با نظارت انضباطی انجام خواهد شد و افراد با ثبت رفتارشان ابژه شناخت نیز می‌شوند و انسان‌های خاص جانشین انسان‌های سنجش‌پذیر می‌شوند و گسترش «هم‌سانی» به زایش علوم انسانی و گسترش علوم انسانی هم به استواری هر چه بیش‌تر «هم‌سانی» می‌انجامد (فوکو، ۱۳۷۸: ۲۴۰-۲۴۱).

پرسشی که پیرامون نگاه فوکو به این واحد - انگاره برانگیخته می‌شود این است که سازوکارهای علمی - انضباطی در جامعه مدرن، از ره‌گذر هنجارسازی و طرد و اصلاح افراد ناهنجار در پدید آوردن «هم‌سانی فرهنگی»، تا چه حد می‌تواند کارآمد و کام‌یاب باشد؟ با باور فوکو به مقاومت دیگر سازوکارهای پدیدآورنده «هم‌سانی» یک‌سره کام‌یاب نخواهند بود. وی از ره‌گذر مفهوم دگرجا (heterotopia)، به عنوان فضایی که گروه‌هایی خاص و حتی ناهنجار می‌توانند در آن هنجارهای ناهم‌خوان با ارزش‌های فراگیر جامعه را در پیش گیرند، نمونه‌هایی از ناکارایی سازوکارهای «هم‌سانی فرهنگی» را برمی‌شمرد (Foucault, 1967: 19).

### ۵.۳.۵ جمع‌بندی برداشت فوکو از مؤلفه‌های فرهنگ مدرن

واکاوی رویکرد فوکو پیرامون مؤلفه‌های فرهنگی مدرن نشان از برجستگی واحد - انگاره «خودآینی» دارد؛ به گونه‌ای که، در نسبت مفهومی با سه واحد - انگاره دیگر، جای‌گاهی کانونی دارد. همان‌طور که گفته شد، بررسی وی از چیستی منطق «ابزارگرایی» بر دغدغه‌ای استوار است که وی درباره تنگناهای «خودآینی» دارد. به همین دلیل است که وی منطق «ابزارگرایی» را به قدرت و سلطه می‌پیوندد. وی حتی تأکید دارد که مسئله اصلی وی، در همه پروژه‌های تاریخی - نظری‌اش، مسئله سوژه و شکل‌گیری تاریخی آن بوده است، نه مسئله قدرت (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۳۴۳).

«تمایز یابی ارزشی» نیز، با توجه به نقش آن در زمینه‌سازی برای «خودآیینی» ستایش و در برابر «هم‌سانی فرهنگی»، به مثابه برابری منطق «ابزارگرایی» و عامل تنگناآفرین برای «خودآیینی» نکوهش می‌شود.

## ۶. نتیجه‌گیری

واکاوی رویکرد انتقادی وبر، لیوتار و فوکو به مؤلفه‌های فرهنگی مدرن نشان از هم‌سانی‌ها و ناهم‌سانی‌هایی در نقد فرهنگ مدرن دارد. با این‌که برانگیخته شدن دغدغه‌آنان پیرامون چهار واحد - انگاره «ابزارگرایی»، «خودآیینی»، «تمایز یابی ارزشی» و «هم‌سانی فرهنگی» نشان از جای گرفتنشان در خط سیر پاد - روشن‌گری دارد، این چهار واحد - انگاره در زنجیره فکری هر کدام آمیزش و چینش ویژه یافته است. در هر سه، گسترش منطق ابزارگرایی عاملی تنگناآفرین برای خودآیینی است؛ در این منطق، کردار و دانش، از ره‌گذر علم فن‌بنیاد، هم‌پوشان می‌شوند. هم‌سانی فرهنگی نمود عینی‌شده این منطق در فرهنگ مدرن است و تمایز یابی ارزشی نیز، با واسطه غایت‌زدایی، به آن مربوط می‌شود؛ آن‌گونه که منطق ابزارگرایی با غایت‌زدایی، به لحاظ ارزشی، فضایی قیاس‌ناپذیر پدید می‌آورد که به تمایز یابی ارزشی می‌انجامد. البته، در کنار پیوند تمایز یابی با منطق ابزارگرایی، تمایز یابی با خودآیینی نیز پیوند دارد. برای وبر این پیوند از جنس تنگناآفرینی است و، در برابر، فوکو و لیوتار، با وجود توجه به اثر تنگناآفرین تمایز یابی برای خودآیینی، به جنبه‌های رهایی‌بخش آن نیز می‌اندیشند.

در رویکرد وبر آن‌چه بیرون از منطق ابزارگرایی است، به‌اجبار، غایت‌زدایی می‌شود و تمایز یابی برآمده از آن امر نامطلوبی است، ولی برای فوکو و لیوتار خود این منطق غایتی نامطلوب برشمرده می‌شود و خودآیینی در چهارچوب غایت‌زدایی از آن و پدید آوردن تمایز یابی ارزشی مطلوب شمرده می‌شود؛ آن‌گونه که فوکو از ره‌گذر دیرینه‌شناسی و تبارشناسی زنجیره غایت‌زدایی را کامل می‌کند و در نزد لیوتار این فرایند با نفی فراروایت‌ها انجام می‌شود. البته برعکس لیوتار، فوکو تا حدودی، با خوانش رادیکال خود از مرگ انسان و غم‌بار خواندن وضعیت فرهنگی برآمده از آن، بر اثر جانشینی شکل - خدا به شکل - انسان، تا حدودی به وبر نزدیک‌تر می‌شود؛ چرا که می‌توان تبیین وی از این جانشینی را با تبیین وبر از افسون‌زدایی ارزش‌های غایی در فرهنگ مدرن هم‌ارز دانست. البته این امر در خصوص لیوتار و فوکو یک‌سره مطلق نیست.

با وجود این هم‌سانی نسبی وبر و فوکو، ناهم‌سانی برجسته‌ای میان فوکو و لیوتار، از یک سو، و وبر، از دگر سو، دیده می‌شود که برآمده از ممکن برشمردن غایت‌زدایی از منطق ابزارگرایی از سوی فوکو و لیوتار و در برابر برگشت‌ناپذیر دانستن این منطق از سوی وبر است؛ چرا که وبر نمی‌تواند بپذیرد در وضعیت فرهنگی دوران مدرن چیزی فراسوی منطق ابزارگرایی در میان باشد که بتواند از ره‌گذر آن تمایزهایی ارزشی و هم‌سانی فرهنگی در این وضعیت را که نمود عینی این منطق است به چالش بکشد و، با فراروی از تنگنآفرینی‌های این وضعیت، حوزه‌ای برای خودآیینی شناسایی کند.

زیبایی‌شناسی و هنر از شمار مقوله‌هایی است که می‌تواند بیرون از منطق ابزارگرایی فرض شوند و ما را در امکان‌سنجی برای فراروی از وضعیت فرهنگی دوران مدرن یاری دهند. (هرچند فوکو، در برابر وبر و لیوتار، باور ندارد که هنر و زیباشناسی فراسوی منطق ابزارگرایی باشد. وی هم‌چنین نمی‌پذیرد که امری پاد عقلانی وجود داشته باشد که فراسوی خرد یا، به تعبیر خود وی، فراسوی رابطه دانش - قدرت باشد؛ با وجود این، هم‌چون لیوتار زیباشناسی در شکل هنر آوانگارد را رهایی‌بخش می‌داند).

با توجه به این که وبر منطق ابزارگرایی را برگشت‌ناپذیر می‌داند، در برابر لیوتار و فوکو، به ستیز با منطق ابزارگرایی در چهارچوب امر والا و هنر آوانگارد باور ندارد و امکانی برای رهایی و خودآیینی زیباشناختی در نظر نمی‌گیرد که بتواند نمودهای عینی آن در چهارچوب تمایزهایی ارزشی و هم‌سانی فرهنگی را به چالش بکشد (وبر، ۱۳۸۲ ب: ۳۹۰-۳۹۳).

هم‌چنین گفتنی است که، با وجود هم‌سانی باور لیوتار و فوکو به «خودآیینی» زیباشناختی و رهایی در چهارچوب هنر آوانگارد، ناهم‌سانی‌هایی نیز در میان است؛ چرا که فوکو، در برابر لیوتار، خودآیینی زیباشناختی را جای‌گیری در آستانه امر عقلانی برمی‌شمرد، نه گذار به امر پاد عقلانی (سایمونز، ۱۳۹۰: ۱۴۵).

## منابع

- اسمارت، بری (۱۳۸۵). *میشل فوکو، ترجمه لیلیا جوافشانی و حسن چاوشیان*، تهران: کتاب آمه.
- حقیقی، شاهرخ (۱۳۷۹). *گذار از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیوتار، دریا، تهران: آگه.*
- دریفوش، هیوبرت و پل رابینو (۱۳۷۹). *فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنوتیک*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- دلوز، ژیل (۱۳۸۶). *فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده*، تهران: نشر نی.

- سایمونز، جان (۱۳۹۰). *فوکو و امر سیاسی*، ترجمه کاوه حسین‌زاده راد، تهران: رخداد نو.
- صالح، هاشم (۱۳۷۶). «رهیافتی به سخن فلسفی مدرنیته»، ترجمه محمدتقی کرمی، *نقد و نظر*، ش ۱۰ و ۱۱.
- فوکو میشل (۱۳۸۹). *نظم‌اشیا*، ترجمه یحیی امامی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸). *مراقبت و تنبیه*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- قمی، محسن (۱۳۸۴). «تأثیر نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین بر فلسفه لیوتار»، *اندیشه دینی*، ش ۱۶.
- کوزر، لوئیس (۱۳۸۵). *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علمی.
- گین، نیکلاس (۱۳۸۹). *ماکس وبر و نظریه پست مدرن*، ترجمه محمود مقدس، تهران: روزنه.
- لش، اسکات (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی پست مدرن*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر مرکز.
- لمکه، توماس (۱۳۹۳). *نقلی بر خرد سیاسی، بررسی تحلیلی فوکواز دولت مدرن*، ترجمه یونس نوربخش و محبوبه شمشادیان، تهران: امام صادق (ع).
- لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۷۴). «پاسخ به پرسش: پسامدرنیسم چیست؟» ترجمه مانی حقیقی، در *سرگشتگی نشانه‌ها*، گزینش و ویرایش مانی حقیقی، تهران: نشر مرکز.
- لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۸۴). *وضعیت پست‌مدرن*، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: گام نو.
- مرتضویان، علی و یوسف اباذری (۱۳۷۳). «یادداشتی درباره وبر و زیمل»، *فصل‌نامه ارغنون*، ش ۳.
- مگی، برایان (۱۳۷۲). *فلاسفه بزرگ: آشنایی با فلسفه غرب*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
- نقیب‌زاده، میر عبدالحسین (۱۳۸۷). *نگاهی به نگرش‌های فلسفی سده بیستم*، تهران: طهوری.
- وبر، ماکس (۱۳۸۲الف). *روش‌شناسی علوم اجتماعی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر مرکز.
- وبر، ماکس (۱۳۸۲ب). *دنیاگرایی مذهبی و جهت‌گیری آن*، در *دین، قدرت جامعه*، ترجمه احمد تدین، تهران: هرمس.

Cohen, Jere, E. Lawrence and Whitney Pope (1975). 'De-Parsonizing Weber: A Critique of Parsons' Interpretation of Weber's Sociology', *American Sociological Review*, Vol. 40, No. 2.

Foucault, Micheal (1967). 'Of other spaces' in Micheal Dehaan and Lieven De Caeter, ed, *Heterotopia and the city* (New York Routledge, 2008).

Koshul, Basit (2005). *The Postmodern Significance of Max Webber's Legacy: Disenchanting Disenchantment*, Palgrave Macmillan, New York.

Lemert, Charles C. (1993). 'After Modern', in *Social theory: the multicultural and classic readings*, Boulder, Colo: Westview Press.

Lovejoy, Arthur O. (1939). *The Great Chain of Being: A Study of the History of an Idea*, Cambridge Mass, Harvard University Press.

Taylor, Charles (1991). *The Malaise of Modernity*, House of Anansi Press.

Weber, Max (1978). *Economy and Society: an Outline of Interpretive Sociology*, ed. Guenther Roth, Claus Wittich, university of California press, Berkeley and Los Angeles, California.